

دکتر دونالد فاوئر، پیشینه عهد عتیق، سخنرانی 20، مرگ آشور

© 2024 دان فاوئر و تد هیلدبرانت

این دکتر دان فاوئر است که در مورد پیشینه های عهد عتیق تدریس می کند. این جلسه بیستم، مرگ آشور است.

من جمله ای از مربی بزرگ فوتبال خرس شیکاگو مایک دیتکا را به یاد می آورم که چیزی در مورد دور انداختن نیکل ها مانند روکش منهول گفت.

من به نوعی آن را به ضرب المثلی تبدیل کردم که زیاد از آن استفاده می کنم. وقتی شما مانند ما از این امپراتوری ها عبور می کنید، اینطور نیست که ما این کار را از ارتفاع 40,000 پایی انجام دهیم. بیشتر به نظر می رسد که ما در واقع روی ماه هستیم و به زمین نگاه می کنیم.

این است که ما چقدر دور هستیم. اما کاری که شما در مطالعات عهد عتیق انجام می دهید این است که قرن ها را دور می اندازید. شما قرن ها را طوری پرتاب می کنید که انگار نیکل هستند.

ما در مورد قرن هایی صحبت می کنیم که با آنها سر و کار داریم، و فقط روی چند چیز کوچک تمرکز می کنیم. ما فقط روی چند چیز تمرکز می کنیم. و این مشکل عهد عتیق یا یکی از مشکلات است زیرا قلمرو زیادی را در بر می گیرد.

خدای من، تقریباً غیرممکن است که عدالت را در مورد آن رعایت کنیم. و مهم نیست که چند ساعت اعتبار کسی به من داده است، از نظر تئوری به تعداد بیشتری نیاز دارم. بنابراین این جایی است که ما در آن هستیم.

اما ما قصد داریم در این ویدیو به امپراتوری آشور پول بدهیم و احتمالاً امپراتوری نو بابلی را آغاز کنیم. بنابراین، بیا به توجهِ خود را به سناخریب برگردانیم. سناخریب در غرب با شورشی روبرو شد و به همین دلیل در صفحات کتاب مقدس مشهور شد.

بنابراین، در غرب، او به جنوب آمد و مردیت بالادان غاصب را که در مورد آن صحبت کردیم حذف کرد. و سپس ما آماده هستیم تا به این کمپین به غرب نگاه کنیم، که جنجال های زیادی را برانگیخته است. و دلیل آن تا حدی به این دلیل است که کتاب مقدس لشکرکشی سناخریب را ثبت می کند، و سپس ما گزارش سناخریب از این لشکرکشی را داریم.

آنها کمی با یکدیگر متفاوت هستند، که دانستن اینکه دقیقاً چگونه این دو روایت از لشکرکشی او علیه یهودا، پادشاهی جنوبی، را به هم متصل کنیم، دشوار می کند. پیش از این، از حزقیا خواسته شده بود که به این شورش علیه سارگون پیوندد، اما او عاقلانه امتناع کرده بود. اکنون، در برابر شورای اشعیا، او به ائتلافی به رهبری صور در مصر پیوست که شامل ببلوس، آرپاد، موآب، ادوم، عمون و اشکلون بود.

خوب، این نام های زیادی است که ما در آنجا فهرست کرده ایم، اما فقط چند پادشاهی. بیشتر آنها فقط شهرها هستند. بنابراین، این ائتلاف چندان چشمگیر نبود.

نمی توان از خود پرسید که چه چیزی در ذهن حزقیا می گذشت؟ آشوری ها هرگز واقعاً شکست نخورده بودند و در واقع، آنها به ندرت در نبردی شکست خورده بودند. منظورم این است که آنها برخی از آنها را از

دست دادند، اما وقتی نبردی را باختند، قابل توجه بود، چه رسد به شکست آنها. بنابراین، به همین دلیل، می بینید که می گوید، حزقیاء به چه چیزی فکر می کرد؟ اشعیا پادشاه بزرگی بود.

وقتی به نقشه نگاه می کنید، می دانید، من مدام در مورد اشتباه تلاش برای خواندن عناوین صفحه اول صحبت می کنم، اما تنها عنوان مطلوبی که می توانم ببینم این است که پادشاهان آشور کمپین های نظامی کمتری انجام می دادند. شاید آنها لشکرکشی های نظامی کمتری انجام می دادند زیرا شورش های کمتری وجود داشت. اما من نمی توانم به هر روش معناداری به شما بگویم. من نمی توانم سعی کنم چیزی را از ذهنم بیرون بکشم که توضیح دهد چرا حزقیاء شورش می کند.

او به اندازه کافی آزادی دارد که بسیار باهوش تر بود که فقط منتظر می ماند تا ببیند آیا امپراتوری آشور سقوط می کند یا خیر، اما در عوض، وسوسه شد. او تسلیم وسوسه شد و شورش کرد، و همانطور که می گویند، بقیه تاریخ است. بنابراین، این ائتلاف، و به هر حال، ممکن است زمانی که مصر را در کنار خود داشته باشید، چشمگیر به نظر برسد، اما دقیقا همان چیزی است که آیزایا گفت. مصر مانند یک نی است، می دانید، یک نی چوبی تیز است که در منطقه نیل رشد می کند.

اگر دست خود را روی نی بگذارید و تکیه دهید، به سادگی از طریق دست شما سوراخ می شود. بنابراین، مصر ممکن است شبیه چیزی به نظر برسد که بتوانید به آن تکیه کنید، اما اشعیا به او هشدار داد که این فقط شما را سوراخ می کند، و البته، این دقیقا همان چیزی است که اتفاق افتاده است. بنابراین، حدس می زنم آنچه می توانم در مورد حزقیاء بگویم چیزی است که می توانم در مورد بقیه ما بگویم.

شما می توانید خداشناس و گنگ باشید. این یک حرکت واقعا احمقانه بود. بنابراین، او شورش می کند، و هنگامی که پادی، که پادشاه عکرون است، عکرون یکی از آن شهرهای فلسطینی است، هنگامی که پادی از پیوستن به ائتلاف امتناع ورزید، حزقیاء او را برکنار کرد.

بنابراین، بیا ببینیم آیا می توانم جایی که هست را بکشم. بسیار خوب، پس اینجاست، اکرون در اینجا روی نقشه ما نیست، به طرز شگفت انگیزی، اما اکرون در اینجا در این منطقه عمومی مانند این خواهد بود، و بنابراین حزقیاء سعی می کند این پادشاه نسبتا ناچیز را مجبور کند، او سعی می کند او را مجبور کند که به ائتلاف بپیوندد، و بنابراین پوتی از پیوستن امتناع می کند، و بنابراین حزقیاء او را برکنار می کند، و به نظر می رسد این رویدادی است که سناخریب را به غرب آورد. با این حال، پس از سقوط صور، حزقیاء در انتخاب مقاومت تقریبا تنها بود.

بنابراین، این چیزی است که من می خواهم به آن اشاره کنم: اینجا صور است، و بنابراین صور یکی از شرکت کنندگان در این شورش بود، و بنابراین ما این ائتلاف را داشتیم. این مرا به یاد شیرین کاری هایی می اندازد که وقتی بچه دبیرستانی بودم انجام دادیم، و می دانید، شما و دوستانتان، شیطننت می کنید، و سپس شروع به شیطننت می کنید، و سپس چیزی اتفاق می افتد، و به اطراف نگاه می کنید، و ایده شما برای شیطننت به گونه ای است که شما تنها هستید، و همه شرارتگران مشتاق دیگر فرار کرده اند. خوب، این چیزی است که در اینجا اتفاق افتاد. هنگامی که این ائتلاف آغاز شد، تعدادی شهر وجود داشت و به محض سقوط صور، همه به جز مصری ها خارج شدند. خوب، البته، مصری ها مصری هایی نیستند که ما از گذشته می شناسیم. آنها آنقدرها هم قوی و قدرتمند نیستند.

بنابراین، در اصل، حزقیاء تقریبا بلافاصله خود را بین صخره ضرب المثل و یک مکان سخت می بیند. بنابراین، او ارتش خود را به غرب می آورد و حزقیاء تقریبا تنها بود، احتمالا پس از شکست دادن مصریان در دشت، سناخریب سپس به سمت شرق حرکت کرد. خوب، اینجا جایی است که من سعی می کنم چیزی را برای شما توصیف کنم که فقط کمی گیج کننده است، اما به این صورت پیش می رود.

ما ایده نسبتاً خوبی از نحوه حرکت ارتش خود داریم. او ارتش خود را اینگونه حرکت نمی داد، اما ارتش خود را به اینجا منتقل کرد تا زمانی که صور را دستگیر کرد. اما احتمالاً بدنه اصلی ارتش آشوری، بدنه اصلی احتمالاً دقیقاً به همین شکل حرکت کرده است، و سپس به این شکل به سمت جنوب حرکت کرده است، و سپس درست به اینجا آمده است.

حالا، شما نمی توانید از این نقشه تشخیص دهید زیرا خیلی توپوگرافی نیست، اما یک رشته کوه وجود دارد که دقیقاً به این شکل اجرا می شود. و بنابراین، در این مرحله بود که سناخریب در حالی که می خواهد اسرائیل را شکست دهد یا سعی کند آن را شکست دهد، انتخاب می کند. آیا او بدن اصلی خود را اینگونه می فرستد زیرا یک مسیر خط الراس وجود دارد که از شمال به جنوب می رود؟ سعی کنید به بین ایالتی 80 فکر نکنید، اما یک مسیر خط الراس وجود دارد که از شمال به جنوب می رود.

آیا سناخریب ارتش خود را تقسیم کرد یا سپاه اصلی خود را اینگونه فرستاد؟ یا بخشی از ارتش خود را اینگونه فرستاد و ارتش اصلی خود را به این شکل در امتداد ساحل فرستاد؟ خوب، چیزی که ما از سوابق می دانیم این است که او در مکانی به نام ال تکا در یک نبرد بزرگ علیه مصریان در ساحل جنگید. بنابراین، اینجا پایین بود، و به احتمال زیاد وقتی سناخریب حمله کرد، کاری که او انجام داد این بود که ارتش خود را به این شکل به جنوب آورد، بخشی از ارتش خود را برای محاصره اورشلیم فرستاد، اینجا، آن را تحت فرمانده خود، ربشاکه، قرار داد، و سپس خودش با ارتش خود به اینجا رفت و مصریان را شکست داد. خوب، اکنون همه اعضای ائتلاف رفته اند و حزقیا تنها ایستاده است.

کل ارتش آشوری اینجا هستند و آنها به این شکل به اورشلیم می روند. اورشلیم را می توان از چندین مسیر مختلف به دست آورد، اما اگر شما جایی در این منطقه باشید، با آمدن به شمال به این شکل به اورشلیم می رسید، که اینجا است، و سپس یک خط الراس به نام خط الراس بیت هورون وجود دارد، که سپس به سمت آن حرکت می کنید و سپس به اورشلیم می روید. بنابراین، ربشکه بخشی از سپاه سناخریب را دارد که اورشلیم را محاصره کرده است، و اینجا است که ما در فصل 6، آیه 36 به حساب حزقیا می پردازیم.

بنابراین، می خواهیم از روایت اشعیا برای شما بخوانم. در سال چهاردهم حزقیا پادشاه اتفاق افتاد، سناخریب آشور بر تمام شهرهای مستحکم یهودا برخاست و آنها را تصرف کرد. این ضد اوج بود.

او به ما نمی گوید که حزقیا این را برای خودش به ارمغان آورده است. او فقط به ما می گوید که آمده و آنها را دستگیر کرده است. و به این ترتیب در آیه 2، پادشاه آشور ربشکه را از لخیث به اورشلیم با لشکری بزرگ نزد حزقیا پادشاه فرستاد و او در کنار مجرای حوض فوقانی در شاهراه میدان فولر ایستاد.

آنگاه الیاقیم بن حزقیا که سرپرست خاندان بود، و سبا شبنا کاتب و یوآخ پسر آساف مسجل نزد ایشان بیرون آمدند و ربشکه سخن طولانی کرد. بنابراین، در این سخنرانی طولانی، حزقیا در داخل اورشلیم است، درست در اینجا. ربشکه بخش نسبتاً بزرگی از ارتش را در آنجا با خود دارد، و ربشاکه شروع به صحبت با آنها می کند و بنابراین اکنون آنچه ما داریم یکی از نادرترین موارد در عهد عتیق است.

ما سخنرانی یک پادشاه خارجی را داریم که اورشلیم را محاصره کرده است و سابقه سخنرانی او را داریم. این کاملاً شگفت انگیز است. ما آن را نه تنها در اینجا بلکه در دوم پادشاهان 18 و 19 نیز داریم.

این یک حساب سینوپتیک است. بنابراین، امیدوارم شما را خسته نکنم، اما می خواهم کمی از سخنرانی او را بخوانم. بنابراین، ربشکه به آنها می گوید، و آنها در داخل هستند، اکنون به حزقیا بگویید، بنابراین پادشاه

بزرگ، پادشاه آشور می گوید، این اعتماد به نفس شما چیست؟ من می گویم نصیحت و قدرت شما برای جنگ فقط کلمات توخالی است.

حالا به چه کسی تکیه می کنید که علیه من طغیان کردید؟ به عبارت دیگر، در این مرحله، حزقیا تنها است. پس ربشکه او را مسخره می کند. با همه متحدان خود تماس بگیرید.

خوب، هیچ کدام وجود ندارد. بنابراین، بین، شما به عصای این نی خرد شده تکیه می کنید، حتی در مصر، که اگر مردی به آن تکیه کند، به دست او می رود و آن را سوراخ می کند. و فرعون پادشاه مصر که به او توکل می کنید.

خوب، او قبلا شکست خورده است. بنابراین، اگر به من بگویید، ما به خدای خود توکل می کنیم، آیا او نیست که مکان های مرتفع و محراب های حزقیا او را گرفته است و به یهودا و اورشلیم گفته است، شما باید قبل از این محراب عبادت کنید؟ اکنون، بنابراین، بیایید و با اربابم، پادشاه آشور معامله کنید، و اگر بتوانید افرادی را برای سوار شدن بر آنها پیدا کنید، 2000 اسب به شما فراهم داد. او حزقیا را مسخره می کند زیرا ارتش آشور فوق العاده قدرتمند است و حزقیا تنها است.

پس چگونه می توانید یک مقام از کوچکترین خدمتکاران ارباب من را دفع کنید و برای ارباب ها و سواران به مصر تکیه کنید؟ حالا، من بدون موافقت یافت علیه این سرزمین آمده ام تا آن را نابود کنم. یافت به من گفت: بر این زمین برو و آن را هلاک کن. خب، بسیار خوب، بگذارید به شما بگویم که در این قسمت چه می گذرد، زیرا آنچه هست، این یک مورد تبلیغاتی است.

ربشکه مشغول تبلیغات است. مردم داخل شهر اورشلیم، و به ویژه آنهایی که روی دیوار هستند، می توانند تبلیغات او را بشنوند، و بنابراین او حزقیا را در مورد مخمصه نظامی غیرممکن خود مسخره می کند. اگر بخواهیم به این شکل بگوییم، با توجه به تمام وقایع جنگ که می توان تصور کرد، حزقیا هیچ شانس ندارد.

هیچ راهی وجود ندارد که حزقیا بتواند آشوری ها را از نظر نظامی شکست دهد. بنابراین با این، در آیه 13، ربشکه ایستاد و با صدای بلند در یهودیه فریاد زد، او عبری را از همه چیز می دانست و به سخنان کفرآمیز ربشکه گوش داد. سخنان پادشاه بزرگ، پادشاه آشور را بشنوید.

بنابراین پادشاه می گوید، اجازه ندهید حزقیا شما را فریب دهد، برای او قادر نخواهد بود برای شما را ارائه. همچنین اجازه ندهید حزقیا شما را به یافت اعتماد کند و بگوید که خداوند مطمئناً ما را نجات خواهد داد. این شهر به دست پادشاه آشور داده نخواهد شد.

به حزقیا گوش ندهید، زیرا پادشاه آشور چنین می گوید، با من صلح کن و نزد من بیرون بیایید و هر یک از انگور و هر یک از درختان انجیر او را بخورید و هر یک از آب های آب انبار خود را بنوشید، تا زمانی که من بیایم و شما را به سرزمین جدیدی مانند سرزمین خود ببرم. به یاد داشته باشید که سناخریب 500000 نفر را تبعید کرد. مراقب باشید که مبادا حزقیا شما را گمراه کند و بگوید که خداوند ما را نجات خواهد داد.

و سپس او سوالی می پرسد که هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد که بتوانید بدهید. آیا هر یک از خدایان ملل سرزمین خود را از دست پادشاه آشور رهایی داده است؟ خدایان حما و آریاد کجا هستند؟ خدایان سفر ولیم کجا هستند؟ و چه زمانی آنها سامره را تحویل داده اند، است که، پادشاهی شمالی، از دست من؟ چه کسی از همه خدایان این سرزمینها زمین خود را از دست من نجات داده است که یافت اورشلیم را از دست من نجات دهد؟ خب، کاری که سناخریب انجام می دهد این است که او تبلیغات بسیار قدرتمندی انجام می

دهد زیرا به حزقیا و یهودیان می گوید، فکر می کنید چرا شما شانس دارید؟ یک قرن کامل با من برگردید. یک قرن و نیم به عقب برگردید.

چه کسی تا به حال در برابر ما و خدایان ما موفق بوده است؟ آیا خدایی در تمام این مدت قوم خود را از دست ما نجات داده است؟ حزقیا پاسخ این سوال را می داند. پاسخ هیچ است. نه یک پادشاهی، نه یک شهر، نه یک ارتش، هیچ تا به حال آشوری ها را شکست نداده بود.

حالا ممکن است بگویید، خوب، اخاب در قرقر پیروز شد. خوب، ما بین نبرد و جنگ تمایز قائل می شویم. هیچ تا به حال در جنگ علیه آشور پیروز نشده است.

بنابراین، ربشکه بیرون از دیوارها است و حزقیا را مسخره می کند، و حماقت خود حزقیا او را به این مخمصه کشانده است. بنابراین، متن در آیه ۲۴ به ما می گوید، در داخل دیوار شهر، همه آنها فقط ساکت بودند. هیچ نمی تواند چیزی بگوید زیرا چیزی برای گفتن وجود ندارد.

خوب، هنگامی که آنها به داخل دیوار شهر می آیند، در فصل 37 می خوانیم که وقتی حزقیا این را شنید، لباس هایش را پاره کرد، خود را با پارچه گونی پوشاند و وارد خانه یافت شد. آنگاه الیاقیم را که بر خانواده بود، با شبنا کاتب و بزرگان کاهنان که پوشیده از گونی بودند، نزد اشعیا نبی پسر آموز فرستاد. و آنها به او گفتند، بنابراین حزقیا می گوید، این روز یک روز پریشانی است، سرزنش، و طرد، برای فرزندان آمده اند به دنیا آمده، اما مادر قادر به زایمان آنها نیست.

شاید یافت خدای شما سخنان ربشکه را بشنود، که استادش، پادشاه آشور، او را برای سرزنش خدای زنده فرستاده است، و کلماتی را که یهوه خدای شما شنیده است، سرزنش کند، بنابراین برای باقیمانده ای که باقی مانده است دعا کنید. پس خادمان حزقیا نزد اشعیا آمدند و اشعیا به حزقیا گفت: «این گونه به اقایم خود بگویی، خداوند چنین میفرماید.» این فوق العاده است، می دانید، ارتش ها بیرون هستند، کفرگوها یک فوت عمق دارند، اما اشعیا می گوید، خداوند چنین می گوید.

سخنان شفاهی یک پیامبر. به خاطر کلماتی که شنیده اید نترسید، که با آن خادمان پادشاه آشور به من کفر می گویند. بنگرید، من روحی را در او خواهم گذاشت تا شایعه ای بشنود و به سرزمین خود بازگردد و او را با شمشیر در سرزمین خود سقوط خواهم کرد.

خوب، این چیزی است که در آن زمان اتفاق افتاد. پس از این رویداد، در طول شب، متن به ما می گوید که فرشته خداوند 185000 آشوری را کشته است. این تعداد زیادی مرده است.

من به شما پیشنهاد می کنم که 185000 احتمالا بیش از 30 یا 40000 سرباز نیست و درصد بیشتر این تعداد مربوط به پرسنل لجستیکی است. بسیار بعید است که ارتش آشور 185000 نفر داشته باشد، اما در طول شب، فرشته هم ارتش و هم کل تیم پشتیبانی لجستیکی را نابود می کند و صبح هیچ از خواب بیدار نمی شود. خوب، دقیقا به همین ترتیب، آشوری ها، برای اولین بار، کاملا ویران شده اند.

و بنابراین، با در نظر گرفتن این موضوع، می توانیم ببینیم که خدا شهر خود، اورشلیم را نجات داده است. حزقیا بعدا تسلیم آشوریان خواهد شد زیرا حزقیا به وضعیت سیاسی نگاه می کند و چیزی شبیه به این می گوید. خداوند سپاه دشمن را نابود کرده است، اما همه می دانند که آشوری ها چگونه هستند، و ممکن است سه سال طول بکشد، ممکن است چهار سال طول بکشد، اما آنها به سادگی برمی گردند، بنابراین بهتر است اکنون تسلیم شویم و خراج پردازیم تا اینکه ارتش برگردد و شهر من را ویران کند.

بنابراین، حزقیا مقدار عظیمی از استعدادهای طلا و نقره را می فرستد. او کل این لیست را برای او می فرستد، اگر می خواهید سند را بخوانید، به صورت انگلیسی در دسترس شماست، که در آن لیست همه چیزهایی که حزقیا می فرستد فهرست شده است. او حتی به اسارت می فرستد، حزقیا نوازندگان معبد را می فرستد، دخترانش را می فرستد، برخی از همسرانش را می فرستد، مقدار زیادی نقره و طلا می فرستد، به طوری که حزقیا، با صراحت تمام، حزقیا ادایی را که اگر شهر تسخیر می شد، می فرستاد.

اما با این کار می تواند امنیت شخصی خود را تضمین کند و برای کشورش می تواند تضمین کند که آشوری ها برنخواهند گشت. با پذیرش ادای احترام، او بر نمی گردد. بنابراین، ما از کل این داستان بسیار جالبی که به آن اشاره کردم چه بسازیم؟ خوب، چیزی که می توانیم به شما بگوییم این است که این اتفاق در 701 سال قبل از میلاد رخ داده است و ما آن را می دانیم.

اشعیا نوشت که من روح شایعه را در او خواهم گذاشت و او به کشور خود باز خواهد گشت و در آنجا ترور خواهد شد. این باعث سردرگمی بسیاری از محققان در مورد آنچه در حال وقوع است شده است، زیرا در واقع، سناخریب ترور می شود، اما او تا سال 689 ترور نمی شود. بنابراین، این منجر به یکی از پرسش های جذاب دوره آشور شده است و سوال این است که آیا سناخریب یک بار علیه اورشلیم آمده است؟ ما می دانیم که او در سال 701 آمد.

آیا او برای بار دوم در سال 689 یا 690 آمد؟ خوب، این شاید بی پاسخ باشد، اما فقط برای این است که به شما بگوییم که وقتی اشعیا نوشت، من روحیه شایعه ای را در او قرار خواهم داد و او به سرزمین خود باز خواهد گشت. 11 سال دیگر و 12 سال دیگر طول کشید تا سناخریب واقعا اعدام شود. بنابراین، این باعث شده است که مردم فکر کنند که شاید دو کمپین سناخریب وجود داشته است و نه فقط یک. بنابراین، سناخریب به بابل باز می گردد و در نهایت اعدام می شود.

چند چیز وجود دارد که می خواهم در مورد آنچه در اینجا اتفاق افتاده است به شما بگویم که فکر می کنم قابل توجه است. اولین مورد این است که خدا اورشلیم را از دست دشمن نجات می دهد. شهر محاصره شده است، راه فراری وجود ندارد، امیدی وجود ندارد، اما خدا شهر را نجات می دهد، و ما این سوال را می پرسیم که چرا او این کار را می کند؟ او قبلا این کار را نکرده است و بعدا هم این کار را نمی کند، پس چرا اینجا این کار را می کند؟ خوب، من در منبر شنیده ام که این به دعای حزقیا مربوط می شود، که حزقیا مردی عادل بود.

خوب، او ممکن است احمق بوده باشد، اما او یک مرد عادل بود. اما در واقعیت، من فکر می کنم متن کاملا روشن است که خداوند اورشلیم را به دلیل اظهارات توهین آمیز، طعنه آمیز و تبلیغاتی رابشکه نجات داد. خدا اورشلیم را نجات نداد زیرا حزقیا بسیار عادل بود.

او اورشلیم را نجات نداد زیرا خدا نتوانست اورشلیم را سقوط کند، نتوانست خود را وادار کند که اورشلیم سقوط کند. او اورشلیم را به صورت پارادایمی تحویل نداد تا بتواند این پیام را به همه نسل های بعدی بفرستد که اگر ایمان داشته باشید، این کاری است که خدا انجام خواهد داد. او این پیام را به بزرگترین امپراتوری جهان فرستاد که وقتی به خدای اسرائیل کفر می گوید، خدای اسرائیل قدرت نابودی شما را دارد.

متأسفانه، به نظر می رسد که این امر منجر به یک الهیات فاجعه بار بد شده است که الهیات صهیون نامیده می شود. ما الهیات صهیون را می دانیم. این در عباراتی که در کتاب هایی مانند میکاه و بعدا در دوره بابلی می خوانیم تجسم یافته است.

الهیات صهیون بر این فرض بنا شده است که اورشلیم خانه یافت است و او هرگز اجازه نخواهد داد اورشلیم به دست دشمن بیفتد. الهیات صهیون به بخشی ثابت از دین یهودیه تبدیل شد و فکر می‌کنم به این دلیل است که اشتباه تفسیر شده است. این است که بگوییم. به نظر می‌رسد که آنها به این نتیجه رسیده‌اند که چون یافت این بار اورشلیم را از سقوط باز داشته بود، پس یافت قصد داشت همیشه از طرف اورشلیم همین کار را انجام دهد.

آنها الهیاتی داشتند که این را استدلال می‌کرد. این محل سکونت خداوند است. این مکانی است که معبد در آن قرار دارد.

این جایی است که کشتی در آن قرار دارد و در نتیجه هرگز نمی‌تواند سقوط کند یا نابود شود. شاید این بخشی از دردسر حزقیا بود.

شاید حزقیا تحت تأثیر این ایده بود که به خداوند وفادار بوده است و خداوند باید به او وفادار باشد. اما در واقع، الهیات صهیون سرطانی بود که واقعیت حضور خدا را تا زمان سقوط اورشلیم از بین برد، زیرا در تاریخ بسیار دیرتر در دوره زمانی دوره بابلی نو، آنها دوباره در شرایطی که به طرز وحشتناکی یادآور اینجا است، شورش خواهند کرد، و فکر می‌کردند که با شورش، دست خدا را مجبور خواهند کرد تا آنها را در دوره زمانی دوره بابلی نو به همان روشی که او تحویل دهد، آنها را مجبور خواهند کرد درست اینجا انجام داد. بنابراین، این داستان بسیار قدرتمند و مهم در اشعیا دوم پادشاهان 18 و 19 به ما یادآوری می‌کند که حضور اسرائیل در این سرزمین می‌تواند پایان یابد.

در واقع، وقتی به تثنیه برمی‌گردید و نفرین‌ها را می‌خوانید، خدا صریحا در آن نفرین‌های تثنیه و لاویان می‌گوید، صریحا می‌گوید اگر نافرمانی کنید، شما را از سرزمینتان بیرون خواهم کرد. بنابراین، این داستان، که کمی گیج‌کننده است زیرا ما نمی‌توانیم به راحتی گاهشماری آن و چیزهایی از این قبیل را بازسازی کنیم، این داستان داستانی است که به آشوری‌ها و سایر خوانندگان بعدی نشان می‌دهد که خدای اسرائیل واقعا خدایی است که مسئول است و اسرائیل فقط کاری را انجام می‌دهد که خدا انجام می‌دهد، ببخشید، آشور فقط کاری را انجام می‌دهد که خدای اسرائیل به او اجازه می‌دهد. اشعیا از طرف خدا نوشت، آشور عصای من است.

این بدان معناست که خدا سعی می‌کند به جهان بیاموزد که آشور ممکن است اولین ابرقدرت جهان باشد، اما تحت اقتدار و قدرت خدای اسرائیل است. حال، در مورد حزقیا، حزقیا متأسفانه هم یک پادشاه خداشناس و هم پادشاهی است که می‌خواهد امور دولت را کنترل کند. بنابراین، این چیزی است که در نتیجه شورش او علیه آشوری‌ها اتفاق افتاد.

او تمام آن چیزهایی را که در مورد آنها به شما گفتم و می‌توانید بخوانید از دست داد. او همچنین 46 شهر را از دست داد، سناخریب به ما می‌گوید که 46 شهر محصور را تصرف کرده است. این تعداد زیادی از شهرهای یهودیه است که حزقیا آنها را از دست داد، 46 شهر محصور شده.

سناخریب به ما می‌گوید که ۲۰۰ هزار یهودیه را به اسارت گرفته است. بنابراین، معنای آن در عمل این است. بنابراین، منطقه بنفش روی نقشه یهودیه است.

معنای آن این بود که در نتیجه حمله به سناخریب به دلیل حماقت حزقیا بود، که احتمالا نیمی از اندازه پس از این انتخاب فاجعه بار بود. در تاریخ بعدی، حزقیا مرتکب بی احتیاطی روحانی دیگری می‌شود زیرا پادشاه بابل فرستادگانی را برای حزقیا می‌فرستد. در فصل بعدی در مورد آن می‌خوانیم.

حزقیا به معبد اورشلیم می رود، معبد را باز می کند و فرستادگان مروداخ-بلدان را نشان می دهد. او ثروت معبد را به آنها نشان می دهد. تقریباً مطمئناً کاری که حزقیا انجام می داد تلاش برای ایجاد اتحاد دیگری بود.

این بار با بابلی ها. و البته، حزقیا برای این یکی نیز مورد قضاوت قرار می گیرد. بنابراین، می دانم که گفتن آن آسان و ساده به نظر می رسد، اما به شما یادآوری می کنم، خداوند به آنها هشدار داد که یک پادشاه مانند همه ملت های اطراف شما به این معنی است که پادشاه نباید انترناسیونالیست باشد.

حزقیا دو بار اتحاد تشکیل داده یا سعی کرده است اتحاد تشکیل دهد. هر دو بار یک فاجعه بوده است. پادشاه نباید نظامی باشد.

یعنی او نباید برای جنگ در نبردهای خود به ارتش متکی باشد. بنابراین، حزقیا، متأسفانه، با تمام ارتدکس اش، با تمام خداپرستی اش، مانند همه ملل دیگر مانند یک پادشاه عمل می کند. بسیار خوب، پس آخرین چیز قبل از اینکه این را رها کنم، زیرا ما گزارش بسیار جالبی در مورد سقوط شهر لاکیش داریم.

اگر بتوانید ببینید که مکان نما من به کجا اشاره می کند، ما در نقطه ای به نام مارشا هستیم، و این منطقه ای است که شهر لاکیش را در آن داریم. لاکیش، در این دوره زمانی حزقیا، مهم ترین شهر اورشلیم است. لاکیش از دشت ساحلی محافظت می کند و حزقیا را قدرتمند می کند زیرا می تواند مانع شود، لاکیش می تواند ترافیک را در این جاده متوقف کند، می تواند درآمد پادشاه را تضمین کند.

لاکیش بزرگترین شهر اورشلیم در این زمان است. طبیعتاً حزقیا لاکیش را تحت محاصره قرار داد، و بنابراین ما در اینجا تصویری داریم که محاصره لاکیش را نشان می دهد.

من مطمئن نیستم که چشم شما چقدر از این را می تواند بگیرد، اما این یک بخش از تسکین نبرد است. سناخریب این را در کاخ خود در آشور ثبت کرد. در اینجا یک برج نبرد یهودیه است.

در بالای برج، یک کماندار یهودیه را می بینیم که تیراندازی می کند. ما آنها را می بینیم که چیزهایی عجیب و غریب را پرتاب می کنند که کمی شبیه سیگار یا چیزی شبیه به آن هستند. اینها در واقع تکه های ساقه های بسته شده و چیزهای قابل سوختن هستند که آنها به اینجا پرتاب می کنند زیرا این موتور محاصره است.

آنها سعی می کنند به دیوارهای لاکیش نفوذ کنند. بنابراین این موتور محاصره آشوری است. آیا می توانید ببینید که چگونه به نظر می رسد؟ این قوچ کوبنده است.

قوچ کوبنده به برج نبرد حمله می کند. آنها سعی می کنند موتور محاصره را بسوزانند. در اینجا زنان یهودیه به اسارت می روند.

این از کاخ سناخریب گرفته شده است که تسخیر لاکیش را جشن می گرفت. بنابراین، ما این تصویر را داریم که این نکته را نشان می دهد. حزقیا مهمترین شهر امپراتوری خود را به آشوریان از دست داد.

و بنابراین، با در نظر گرفتن همه چیز، پادشاهی که وقتی تاج و تخت را به دست می گیرد، دست نسبتاً نسبتاً قوی به او داده می شود، به دلیل نقض دستوراتی که خدا در مورد عدم ایجاد اتحادهای بین المللی داده بود، دست بسیار ضعیفی به پایان می رسد. در مورد سناخریب، در سال 689 او به قتل رسید. او توسط دو پسر به قتل می رسد که علیه او توطئه می کنند و می خواهند خودشان پادشاه شوند.

بنابراین، دوستان، وقتی در پادشاهی‌ها می‌بینید، وقتی می‌بینید که پادشاهان با ترور برکنار شده‌اند، پس به امپراتوری یا پادشاهی نگاه می‌کنید که مشکل دارد. قبل از پایان پادشاهی آشوری خیلی دور نخواهد بود. بنابراین ما را به اسرحدون می‌برد.

سناخریب توسط پسرانش ترور می‌شود. اسرحدون قرار است پسرش باشد که پادشاه می‌شود، اما او وارث ظاهری نیست. او در واقع پسر وفادار است.

او پس از تبعید تاج و تخت را به دست آورد. ظاهراً اولین اقدام او بازسازی بابل بود. بنابراین برادران اسرحدون که بزرگتر هستند و می‌خواهند پادشاه شوند، او را مجبور به تبعید کرده‌اند.

بعد از اینکه پدرشان را به قتل رساندند، اسرحدون از تبعید بیرون می‌آید و موفق می‌شود این دو پسر را شکست دهد و بکشد و تخت آشور را برای خود به دست آورد. او در سال هفتم تلاش می‌کند به مصر حمله کند، اما موفق نمی‌شود. البته یک نوبت در همه جا به این معنی است که ترهاکه متعلق به یک فرعون سیاه مصری بود که در واقع از جنوب مصر آمده بود.

تیرهاکه در همه جا وجود دارد. او برای مدتی خاری در پهلوی مصریان خواهد بود. با این حال، در دهمین سالگی، او بازگشت و ممفیس را فتح کرد.

چندین سال بعد، او سعی کرد بازگردد زیرا تیرهاکه به شورش دامن زد، اما در راه درگذشت. بنابراین، چیزی که می‌توانیم در مورد آن بخوانیم این است. مطمئن نیستیم که بتوانیم آن را ببینیم.

در اینجا گسترش Esarhaddon است. و معنای آن این آبی روشن است، این آبی روشن سرزمینی است که اسرحدون فتح کرد. او موفق شد شمال مصر یا به زبان مصری، مصر سفلی را فتح کند، زیرا رود نیل به سمت شمال جریان دارد.

بنابراین، او موفق شد ممفیس را تسخیر کند. و برای همه اهداف عملی، به بادکنک نگاه کنید. بالون فقط به نظر می‌رسد که بزرگتر و بزرگتر می‌شود.

در حقیقت، شما به همه اینها نگاه می‌کنید و فکر می‌کنید هیچ چیز نمی‌تواند جلوی این کابوس وجود انسان را بگیرد، زیرا امپراتوری به سادگی به رشد بزرگتر و بزرگتر ادامه می‌دهد. بنابراین، اسرحدون برای مدت طولانی حکومت نمی‌کند. در اینجا کمی مثال وجود دارد که به شما نشان می‌دهد چگونه آنها این تکه‌های سنگی سنگین را که دنیای آنها را تشکیل می‌دادند جابجا کردند.

آنها سیستمی از قرقره‌ها را ایجاد کردند و آنها را به دور این بلوک‌های گول پیکر یا در این مورد یک گاو بالدار پیچیدند. و آنها می‌توانستند این اقلام گول پیکر و بسیار سنگین را از طریق بلوک‌ها جابجا کنند و آنها را جابجا کنند و ساختارهای بزرگی ایجاد کنند. اسطوره‌های زیادی وجود دارد که وقتی در مورد ساخت اهرام می‌شنوم می‌خوانم.

مردم در مورد اهرام صحبت می‌کنند زیرا سنگ‌ها بسیار بزرگ بودند. آنها باید از فضا کمک گرفته باشند. بنابراین، ما آنقدرها هم از اهرام دور نیستیم، اما همانطور که به شما نشان می‌دهم، ممکن است فضای بیرونی نباشد. این فقط مسدود کردن و تکل زدن است.

اما آنها می توانستند وسایل بسیار بزرگی را جابجا کنند، از جمله این بلوک های بسیار بزرگی که در اینجا می بینید، که آنها نیز جابجا شده اند. بنابراین، پیشینیان در این مورد بسیار مبتکر بودند که چگونه می توانستند دنیای خود را برای آنها کار کنند. خوب، ما اینجا هستیم.

آخرین پادشاه بزرگ آشوری، آشوربانیپال. همانطور که می بینید، او سلطنت طولانی دارد. او از 668 تا 627 حکومت می کند.

او سلطنت طولانی دارد و به نظر می رسد که موفق است زیرا وقتی به نقشه نگاه می کنید، به نظر می رسد که هیچ چیز هرگز به این کابوس پایان نمی دهد. به آبی تیره نگاه کنید. بحث هایی در مورد اینکه آیا آشوربانیپال ایلام را اضافه کرده است یا اسرحدون اضافه کرده است، وجود دارد.

من ترجیح می دهم استدلال کنم که آشوربانیپال ایلام را به امپراتوری خود اضافه کرد، اما توجه داشته باشید که عیلام و سپس مصر اضافه شده است. من این کار را اشتباه انجام دادم. ببخشید، من آن را فراموش کردم.

بیاید به اینجا برگردیم و نگاهی بیندازیم. او مصر را به امپراتوری اضافه کرد. و حالا، اگر فقط بتوانم بگویم به خاطر نمایش، این آخرین پادشاه بزرگ آشوری است.

کابوس ادامه دارد. به نظر می رسد هرگز نمی تواند تمام شود. و ببینید چه اتفاقی می افتد.

در آخرین پادشاه بزرگ آشوری، امپراتوری در بزرگترین و آخرین بزرگترین خود است. ایلام که قدیمی ترین امپراتوری باقی مانده است، به امپراتوری آشور اضافه شده است. استقلال خود را از دست می دهد.

مصر، طولانی ترین امپراتوری دوران باستان، نزدیک به 3000 سال دوام آورد. مصر اکنون به امپراتوری اضافه شده است. به نقشه نگاه کنید. نه تنها تمام هلال حاصلخیز و آناتولی، بلکه تمام مصر نیز هست.

بادکنک یک واقعیت دارد. بادکنک به بالاترین حد خود رسیده است. در مدت زمان نسبتاً کوتاهی، بادکنک منفجر می شود.

و سپس، در عرض یک دهه، همه چیز از بین می رود. این یکپارچه، این مجموعه وحشتناک خشونت و بت پرستی، چنان ناگهانی از بین خواهد رفت که نمی توان آن را تصور کرد. بنابراین، ما به سلطنت آشوربانیپال نگاه خواهیم کرد.

او آخرین پادشاه بزرگ آشور است و بنابراین ما به سلطنت او نگاه خواهیم کرد. او 9 نظامی شد - به هر حال، در عزرا 4:10، از او به عنوان Osnappar یاد می شود. آیا می توانید این را ببینید؟ این یک کلمه خنده دار در انگلیسی است، اما به ما یادآوری می کند که انتقال این نام ها به زبان مادری همیشه آسان نبوده است.

بنابراین، به عنوان مثال، یونانیان سارداناپولیس را برای آشوربانیپال مطرح کردند. بنابراین، تقریباً بسیار خنده دار است. در طول سلطنت خود، او 9 لشکرکشی نظامی انجام داد که اولین آنها علیه مصر بود.

تیرهاک بار دیگر ممفیس را تصرف کرده بود، بنابراین آشوربانیپال به تیرهاک حمله کرد و او را شکست داد، که ظاهراً بلافاصله پس از آن درگذشت. بنابراین، تیرهاک یک پادشاه نوپی بسیار موثر بود که خود را بر تخت

سلطنت مصر نشانده بود. برخی از مردم صد سال پیش فکر می کردند که سیاه پوستان به اندازه کافی باهوش نیستند که چنین کارهایی را انجام دهند.

کسی فراموش کرده است که به تیرهاکا بگوید. او توانست خار بزرگی در چشم آشوریان باشد و مردی شجاع بود. با این حال، جانشین او، تانوت آمون نیز با آشور مخالفت کرد.

بنابراین، اکنون آشوربانیپال ارتش عظیمی را جمع می کند. او به مصر حمله کرد. او ممفیس را بازپس گرفت، اما به سمت بالا حرکت کرد و شهر تاریخی باستانی تبس را تصرف کرد.

این در کتاب ناحوم در نظر گرفته شده بود تا به عنوان هشدار برای یهودا عمل کند. اگر هیچ آمون یا تبس نمی تواند سقوط کند، شما نیز می توانید سقوط کنید. بعداً، سلسله بیستم در مصر آغاز می شود و سامیتیکوس آشوری ها را اخراج می کند.

در همین حال، در بابل، برادر آشوربانیپال، شماش-شوم-اوکین، تلاش کرد تا حکومت برادرش آشوربانیپال را بشکند. او آزادی می خواست. او می خواست پادشاه خودش باشد.

بنابراین، او قبلاً از سامیتیکوس حمایت منفعلانه می کرد و بعداً در شورش آشکار بود. بنابراین، در سال های 651 تا 48، آشوربانیپال محاصره می کند، یا بابل را محاصره می کند، و سپس بابل سقوط می کند، و شماش-شوم-اوکین کشته می شود، و به نظر می رسد که این یک پیروزی دیگر برای آشوری ها است. به نظر می رسد که این هرگز پایان نخواهد یافت.

در سال ۶۴۵، او الیم را فتح می کند و شوش را غارت می کند و به یکی از قدیمی ترین کشورهای جهان پایان می دهد. به هر حال، در سال 645، آشور در بزرگترین قدرت خود قرار دارد. با این حال، چنین نیست.

حالا، قبل از اینکه در مورد سقوط آشور صحبت کنیم، بگذارید به شما بگویم که بزرگترین کمک این پادشاه، از قضا، و من فکر می کنم یکی از شگفت انگیزترین کنایه های تاریخ باستان است، این است که بزرگترین کمک این پادشاه به بشریت و تاریخ مطمئناً امپراتوری او نبود، بلکه کتابخانه او بود. به عبارت دیگر، آشوربانیپال یک عتیقه شناس بود. او پادشاهی بود که خواندن و نوشتن را می دانست و عاشق یادگیری در مورد تاریخ باورنکردنی بین النهرین بود.

او کاملاً آگاه بود که بین النهرین سابقه ای به هزاران سال پیش برمی گردد و به آن علاقه مند بود. او این لوکس را نداشت که هیچ حریف قدرتمندی وجود نداشت، بنابراین می توانست توجه خود را به کتابخانه خود معطوف کند. حالا، البته، این کتابخانه ای نیست که ما می دانیم.

این کتابخانه ای از لوح های سفالی است. اما کاری که او انجام داد این بود که او مأمور شد، شاید به عنوان اولین باستان شناس، تیم هایی از کارگران را مأمور کرد که به شهرهای مهمی بروند که دیگر مورد استفاده قرار نمی گرفتند، و آنها حفاری می کردند، کتابخانه های باستانی را پیدا می کردند، و آنها را حفاری می کردند، و سپس الواح را به کتابخانه آشوربانیپال می آوردند، و سپس آنها را به آشوری نو ترجمه می کردند. ببینید، به عبارت دیگر، الواح به زبان سومری نوشته می شوند، یا به زبان اکدی نوشته می شوند، اما این زبان ها دیگر نمی توانند توسط مردم بخوانند.

بنابراین، او این تیم ها را برای یافتن الواح فرستاد تا توسط متخصصان خود به اسناد نئوآشوری ترجمه شوند تا وقتی قبلاً در مورد حماسه گیلگمش صحبت کردیم، در مورد حماسه گیلگمش که به زبان اکدی نوشته شده یا به زبان بابلی باستان نوشته شده بود، صحبت نکردیم. حماسه گیلگمش که ما از آن می خواندیم،

روایت نئوآشوری است. این کتاب توسط محققان آشوربانیپال به نئوآشوری ترجمه شده است و این روایتی است که ما بر اساس آن کار می کنیم.

بنابراین، به نظر من، این تقریباً یک کنایه است که وقتی در مورد این آشوری ها می خوانیم که کاملاً بی رحم بودند، لبخند بر لبان ما می آورد، و با این حال این سلطنت آشوربانیپال بود که منجر به اولین کتابخانه بزرگ جهان شد و اسنادی را به ما داد که اگر او آنها را برای ما باقی نمی گذاشت، ممکن بود هرگز در اختیار ما قرار ندهیم. چقدر کنایه آمیز نیست، اینطور نیست که این مردمی که این همه چیز را ویران کردند، مردم زیادی را کشتند، مردم زیادی را شکنجه کردند، چقدر کنایه آمیز است که آشوربانیپال گنجینه ای بزرگتر از تمام طلای آشور را برای جهان به جا می گذارد زیرا دانش جهانی خود را به جا گذاشته است. چه کسی خواب می دید که این کار آخرین پادشاه بزرگ آشور باشد؟ خوب، وضعیت ما اینجاست.

امروز تقریباً وقت ما تمام شده است. پس از سال 639، سوابق به پایان می رسند، و بنابراین ما واقعا نمی توانیم سال های پایان امپراتوری آشور را بازسازی کنیم. تعدادی از پادشاهان مبهم در فهرست پادشاهان آشور ذکر شده اند، اگرچه احتمالاً درگیری های داخلی وجود داشته است، اگر نه جنگ داخلی.

با این حال، ما به سادگی نمی توانیم وقایع 20 سال گذشته امپراتوری آشور را بازسازی کنیم. در سال 614، Cyaxares، پادشاه پارس، پادشاه ماد، پایتخت آشور را تصرف کرد. در سال ۶۱۲، شهر بزرگ نینوا به دست مادها افتاد، زمانی که نیروهای نابوبولسار، پادشاه بابل، خیلی دیر به نبرد رسیدند.

چند نیرو به غرب به حران گریختند که ممکن است از بحث شما در شمال ما به یاد داشته باشید و در آنجا سعی کردند با کمک مصریان در حران سلسله جدیدی را تأسیس کنند. تا سال 609، آشور برای همیشه از بین رفت، معیاری از نفرتی که در سراسر جهان باستان الهام گرفته بود. بنابراین تنها در عرض چند سال، امپراتوری 300 ساله نابود می شود.

دیگر هرگز شهرهای آشور توسط آشوری ها اشغال نخواهد شد و آشور از دست خواهد رفت و برای همیشه از دست خواهد رفت زیرا بابلی ها سرانجام انتقام خود را می گیرند و بابلی ها سرانجام امپراتوری خود را خواهند داشت. مدت زیادی از حمورابی می گذرد. فقط حدود یک هزاره طول می کشد، و بابلی ها آخرین امپراتوری خود را دارند، و این چیزی است که ما در نوار بعدی خود با آن شروع خواهیم کرد، که در مورد امپراتوری نئوبابلی است که توسط نبوکدنصر مشهور شد.

من اطمینان دارم که شما مشتاقانه منتظر آن با ما خواهید بود. ما تقریباً به پایان دوره رسیده ایم. بنابراین، یک بار دیگر، از توجه شما سپاسگزارم.

این دکتر دان فاوئر است که در مورد پیشینه های عهد عتیق تدریس می کند. این جلسه بیستم، مرگ آشور است.